

خیلی دور، خیلی نزدیک

به نظر نگارنده، به عنوان سردبیر نشریه‌ای که در حوزه فناوری اطلاعات می‌نویسد، پاره‌ای تجربه‌ها در جهان درس‌آموزند. در حال حاضر دانشگاه‌هایی مانند دانشگاه معروف «ام‌آی‌تی»، به کمک دو بنیاد خیریه، زمینه آموزش غیرحضوری را در درس‌های متفاوت از طریق اینترنت برای تمام مشتاقان دانش فراهم کرده‌اند تا به نحوی، شکاف عظیمی را که در جهان معاصر میان کشورهای شمال و جنوب وجود دارد، ترمیم کنند. می‌دانیم خیرین مدرسه‌ساز در ایران نهضتی را به وجود آورده‌اند که در دور دسترس‌ترین مناطق ایران شاهد ساخت بهترین مدارس بوده‌ایم؛ به نحوی که در حادثه زلزله منطقه اهر، گاه در برخی مناطق، تنها مدرسه روستا به دلیل ساخت خوب و مستحکم برپا ماند. بدین قیاس می‌توان نهضتی را در آموزش و پرورش ایران فراهم کرد تا خیرین مدرسه‌ساز امکاناتی را در مناطق محروم فراهم کنند که معلمان و دانش‌آموزان این مناطق بتوانند از آموزش‌های غیرحضوری بهره‌مند شوند.

نگارنده چند ماه پیش به دلالت یکی از دوستان تحریریه نشریه با دو وبگاه آشنا شدم که شماری از دانشجویان ایرانی که در آمریکا درس می‌خوانند، آن‌ها را راه انداخته‌اند. این دانشجویان در دوره‌های دکترا در بهترین دانشگاه‌های آمریکا مشغول تحصیل‌اند. آن‌ها چون خود را مدیون جامعه ایرانی می‌دانند، این وبگاه را راه انداخته‌اند که آموزش رسمی مدارس را به صورت رایگان و با کیفیت بالا در اختیار دانش‌آموزان ایرانی قرار دهند. آیا می‌توان خواست که آموزش و پرورش ایران که به سرعت در حال توسعه امکانات فناورانه در مدارس است، با کمک خیرین مدرسه‌ساز و توجه آن‌ها، همتی کند و امکان اتصال مناطق محروم و معلمان مشتاق آموزش به فرزندان محروم این سرزمین را به بستر آموزش مجازی فراهم آورد؟ شاید فاصله‌ها اندکی کاهش یابند و فرصت‌های برابر آموزشی چندان دور از دسترس نباشند.

پانویس

۱. بخش‌هایی از یادداشت‌های این معلم را در شماره‌های ۲، ۴، ۶ و ۸ دوره پانزدهم مجله رشد آموزش ابتدایی (آبان ماه تا اردیبهشت ۹۱) به چاپ رسید.

سال گذشته هم‌زمان مشغول دو پژوهش بودم. یکی از پژوهش‌ها با شیوه‌روایی انجام می‌شد و مبنای تحلیل آن روایت‌هایی بود که معلم مدرسه‌ای عشایری در ایران نوشته بود. خاطرات یک سال تحصیلی که در حدود ۲۱۰ صفحه می‌شد و سرشار از عشق یک معلم به دانش‌آموزانش بود. معلمی که در کانکس با فانوس زندگی می‌کرد و هر بار که به شهر می‌آمد، خاطراتش را تایپ می‌کرد و برای من می‌فرستاد. هم‌زمان و با فاصله‌ای اندک مشغول پژوهشی دیگر شدم که در آن خانواده‌هایی ترجیح داده بودند به جای آنکه فرزندان خود را به مدرسه بفرستند، خود آموزش فرزندان را عهده‌دار شوند. همگی از طبقه متوسط یا متوسط به بالا بودند و با عشقی عجیب که به تعلیم و تربیت فرزندان‌شان داشتند، حداقل یکی از والدین یا در برخی موارد پدر و مادر - هر دو - خود مدیریت تعلیم و تربیت فرزندان را به عهده گرفته بودند.

معلم عشایر در خاطراتش آورده بود که برای گرفتن امتحان در پایان سال به نقاط متفاوت منطقه رفته و از تک‌تک دانش‌آموزان امتحان گرفته است. شرح ماجراهای او، گذشتن از رودخانه، چند کیلومتر راه رفتن و به چادر دانش‌آموز رسیدن و در کنار گاو و گوسفندها از دخترک دانش‌آموز امتحان گرفتن، نشان از شوق معلم داشت. در آن سو نیز، والدین برای اینکه بچه‌هایشان بتوانند همه چیز را به‌طور طبیعی و در بهترین شکل بیاموزند، همراه با آن‌ها سفر می‌رفتند. مثلاً با فرزندان‌شان سوار هواپیما می‌شدند و به نقطه‌ای در جنوب شرقی ایران می‌رفتند تا به بهترین شکل فرزند خود را آموزش دهند.

من که درگیر دو پژوهش - هر دو در ایران - شده بودم، گاه به این فکر فرومی‌رفتم که چه قدر فاصله‌ها زیاد است و این دو گروه چقدر متفاوت‌اند! راستی برای نظام ما که دغدغه عدالت اجتماعی و در پی آن عدالت آموزشی دارد، آیا راهی می‌توان جست که بتوان فاصله‌ها را کمتر کرد؟

